

دکتر بهروز عزبدفتری *

درباره

تحلیل روانشناختی فرایند ترجمه **

نشریه مترجم در شماره بیستم، زمستان ۱۳۷۴ مقاله‌ای داشت با عنوان "استراتژیهای ترجمه" (صص ۱۵-۱۲) که در آن سه روش عمده ترجمه از زبانی به زبان دیگر: استراتژی غرابت زدایی

* عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تبریز.

** مادر این گفتار برگردانهای "غرابت زدایی" و "آشنایی زدایی"

که شخص مترجم در برابر واژه‌های انگلیسی *domestication* و *foreignization* به کار برده، به کار می‌گیریم ولیکن برگردانهای دیگری چون "بومی‌سازی" و "بیگانه‌سازی" (متن مبدا) را نیز می‌توان به کار برد که به زعم ما، معادله‌های شفاف‌تری هستند و معنار از پشت حجاب زبانی به راحتی می‌توان دریافت نویسنده مقاله لارنس ونوتی (Lawrence Venuti) است ولیکن نام شخص مترجم ذکر نشده است هر چند از سبک زیبای نگارش، بوی پیرهن دوست سفر کرده، علی‌خزاعی فررامی‌توان شنید.

(domestication) و استراتژی آشنایی زدایی (foreignization) .
 اشارتی رفته و از هر یک تعریفی مجمل و روشن ارائه شده بود. مطالعه این مقاله مطلبی را به ذهن راقم این سطور آورد که در مقاله‌ای با عنوان " کیفیت در بررسیهای ترجمه " در دومین کنفرانس ترجمه، دانشگاه تبریز (۱۳۷۳) آنرا مورد بحث قرار داده بودیم و به لحاظ قرابت موضوع مورد نظر با آنچه در مقاله " استراتژیهای ترجمه " آمده بر آن شدیم که در مقاله جداگانه‌ای تحلیلی روان شناسانه از دو اصل غرابت زدایی و آشنایزدایی که عمدتاً بازتاب دیدگاه باتیوشکوف (Batyushkov) ، منتقد روسی ، می باشد به عمل آوریم.
 برای آنکه خواننده محترم را از زحمت مراجعه به شماره پیشین نشریه مترجم معاف بداریم شاید بی‌مناسبت نباشد در اینجا شرح کوتاهی در توصیف این دو روش که برگرفته از همان مقاله است بیاوریم :
 در استراتژی غرابت زدایی مترجم می کوشد " متن مبدار در فرهنگ خودی جذب کرده و آنرا با اصول سیاسی و ارزشهای فرهنگ خودی سازگار کند... و با این کارش بر متن خارجی جامه خودی می پوشاند... " در توضیح این نکته مثالهایی از کار مترجمان فرانسوی و انگلیسی ذکر شده و از قول دابلانکور (Dablancourt) ، یکی از مترجمان فرانسوی که در قرن هفدهم از یونانی و لاتینی ترجمه میکرد ، آمده که " باید توضیحاتی بر ترجمه افزود و عبارات معترضه را از متن زدود تا بر لطافت زبان و استواری خود ما خدشه‌ای وارد نشود. * " در همین مقاله

* تاکید از نگارنده این مقاله می باشد.

می خوانیم که " ارزشهای خودی که دابلانکوربرمتن تحمیل می کرد ماخوذ از فرهنگ ادبی اشرافیت بوده ، ولی در واقع ارزش ملی نیز ، به شمار می آمد.* سرجان دنهام (Sir John Denham) ،

متجم انگلیسی انه ائید ، ائرویرزل ، به سخن لارنس ونوتی، به همین شیوه عمل می کرده و دو مترجم می کوشیدند " ... معیارهای ادبی طبقه برگزیده جامعه خود را پاس بدارند". در همان مقاله در توضیح غرابت زدایی از متن مبدا به عوامل اقتصادی ، و نیز اوضاع سیاسی و فرهنگی موجود در جامعه مقصد اشاره شده است که معقول می نماید و ما قصد نداریم در چند و چون این عوامل سخن بگوئیم زیرا آنچه در همین مقاله مدنظر می باشد عمدتاً توجیه روان شناختی روشهای غرابت زدایی و آشنایزدایی می باشد. اما جا دارد پیش از پرداختن به این موضوع ، در باره روش دوم ، یعنی آشنای زدایی ، دیدگاه نویسنده اصلی مقاله (لارنس ونوتی) را نیز به اجمال بیان کرده ، بعد رشته بحث را به موضوع اصلی وصل کنیم.

در توضیح آشنایزدایی آمده که " مترجم تا حد امکان نویسنده را به حال خود می گذارد و خواننده را به سوی او می کشد... تفاوتهای زبانی و فرهنگی متن اصلی را حفظ می کند و خواننده را وامی دارد تا به دیار نویسنده سفر کند... معیارهای ادبی و ضوابط حاکم بر فرهنگ خودی را ندیده می گیرد" و در نتیجه با انتقال برخی قالبهای ادبی، شیوه های زبانی ، اصطلاحات و واژه های وابسته به فرهنگ و رسوم جامعه مبدا موجب انتقال تاثیرات زبانی و در نهایت سبب افزایش غنای زبان و فرهنگ خودی می گردد.

و اما موضوع این نوشته ، چوکوفسکی (Chukovsky)، یکی از منتقدان معروف روسی در زمینه ترجمه از زبان باتیوشکوف می گوید زمانی که مترجم ملیت خود را در مقایسه با ملیت نویسنده متن اصلی برتر میپندارد، مترجم به خود حق می دهد که متن را بر اساس نظام ارزشهای خودی جرح و تعدیل نماید و به اصطلاح به روش غرابت - زدایی تمسک می جوید. بعنوان مثال ، در قرن هیجدهم مترجمان فرانسوی این شیوه را در ترجمه آثار نویسندگان روسی اعمال می کردند. فرانسویان قرن هیجدهم خود را تنها وارثان ذوق کامل و اخلاف بلافضل یونانیان و رومیان باستان می دانستند و از اینرو زمانی که آثار ادبی بیگانه را به زبان خودشان ترجمه می کردند زیباییهای کلام فرانسوی را معیار کار خود قرار می دادند.

چوکوفسکی می گوید مترجم فرانسوی ، دونکیشوت (اثر سروانتیس) را به قدری تغییر داده که بازشناسی این اثر در زبان فرانسوی ناممکن می باشد. استدلال مترجم فرانسوی چنین بود " سروانتیس ، فرانسوی نبود، بلکه اهل اسپانیا بود و برای مردم خود می نوشت ، مردمی که سلیقه شان با سلیقه مردم ماسازگار نمی باشد" (ص ۲۴۶). ویا مترجم فرانسوی دیگر به نام ژان ماری شاپین (Jean-Marie Chopin) **فواره باغچه سرا** ، اثر پوشکین را با عنوان **چشمه اشک** به زبان فرانسوی ترجمه کرد و به سخن چوکوفسکی ، مترجم جرات نمی کرد نام واقعی فواره را بیاورد زیرا بیم داشت این واژه قوم تاتار به گوش مردم فرانسوی نابهنجار نماید.

مترجمان آثار منظوم و منثور در این دوره از تاریخ فرانسه،

متن اصلی را بر طبق تصوراتی که از زیباشناسی و زیبایی‌شناسی داشتند پالایش و تصحیح می نمودند - آنچه را که به نظرشان زاید، غیرهرمندانسه و نابجا می نمود، کنار می گذاشتند و از مجهولات ذهنی خود استفاده می کردند. نمونه بارز غرابت زدایی، دیدرو (Diderot) بود که به اعتراف خود حتی به کتابی که ترجمه می کردند نگاه نمی کرد، یک یا دو بار آنرا می خواند و به کینه آن رسوخ می کرد و آنگاه کتاب را می بست و به ترجمه آن می آغازید. زمانی که آنتوان پروس (Antoine Prevost) یکی از رمانهای معروف ریچاردسون (Richardson) را در سال ۱۷۱۴ به زبان فرانسوی ترجمه می کرد در مقدمه کتابش آورد که مترجم می باید همه تلاش خود را مبذول بدارد تا آنچه در نظر خواننده جالب می نماید بیاورد. ریچاردسون در رمان خود صحنه مرگی را توصیف می کند، پروس این صحنه را به طور کامل کنار می گذارد زیرا به سخن وی، "توصیف، عامیانه و ملال آور می باشد." او می گوید "این توصیف با مذاق خواننده انگلیسی مناسبت کاملی دارد، اما آنچنان به مذاق مردم ما ناخوشایند است که هر قدر هم توصیف آن صحنه را تغییر دهیم برای فرانسویان تحمل ناپذیر خواهد بود. مترجم فرانسوی استرن (Sterne)، در این استراتژی غرابت زدایی تا آنجا پیش رفت که مطایبه‌ها و بذله‌گوئیهای متن انگلیسی را بی مزه تلقی کرده، به جای آنها از فکاهیات زبان و فرهنگ خودی استفاده نمود.

در توجیه روانشناختی استراتژی آشنایزدایی می توان از قول باتیوشکوف گفت که مترجم زمانی به این شیوه عمل می‌کند که ملیت خود

رادر مقایسه با ملیت نویسنده متن اصلی کهترمی بیندولذا به لحاظ روانی خود را مقید می داندکه برده وار چشم و گوش به متن مبدا بسپارد و در فرایند ترجمه از مسیری که نویسنده متن اصلی در پیش گرفته کمترین انحراف نجویید، سخن باتیوشکوف در این باره آگاهی بخش است . او می گوید " در قرن هیجدهم ادبیات ما تازه به شگفتن آغازکرده بود و هنوز ما از خود سلیقه خاصی نداشتیم ، زبان ما از عبارات بیگانه آکنده بود... واژه هاخشک ، متکلف و مبتذل بودندو مترجم به عوض آنکه برای بیان مقصود، واژه های خود را پیدا کند در صد بود که واژه ها و عبارتهای متن اصلی را عینا " منتقل کندو گاهی معنا را باواژه های روسی در قالب ساختارهای فرانسوی می آورد که به گوش خواننده روسی نا آشنا می نمود" . شاید بتوان گفت بهترین مثال استراتژی آشنایی زدایی ، کار مترجم روسی است که در قرن هیجدهم به ترجمه آثار برخی از نویسندگان فرانسوی و انگلیسی دست می یازید. او دچار ضعف روحی و خودکم بینی بود و بیم داشت چنانچه قلم در بیان اندیشه و احساس به رضای دل عمل کندوبه ارزشهای فرهنگی خود گرایشی نشان دهد خطای بزرگی مرتکب شده است، ولاجرم همه همت خود را در راه آشنایی زدایی متن مبدا به کار می گرفت و سعی بلیغ مبذول می داشت که متن اصلی را واژه به واژه ترجمه کند.

باتیوشکوف از استراتژی یا روش سومی نیز نام می بردکه براصل همسانی رشد روانی نویسنده و مترجم قرارداد. دراینروش ، مترجم به خوبی از موارد غریب و آشنا آگاه بوده ، تفاوت میان آنچه بیگانه و

آنچه خودی است را نیک می داند. در این روش ، مترجم می کوشد محتوا و صورت متن مبدا را حفظ کرده ، با بیانی مناسب جانب هر دو را نگاه بدارد به گونه ای که لطف کلام قبول خاطر مردم زبان مقصد باشد. به عبارت دیگر ، مترجم سعی دارنده خواننده را به جانب نویسنده متن اصلی بکشاند، یعنی غرابت زدایی کند، ونه نویسنده را به پای خواننده متن در زبان مقصد بیاورد، یعنی که به آشنایان متصل شود، بلکه درملک سخن خود در برابر دو پرچم به نشانه ارزشهای زبانی و فرهنگی جامعه مبدا و مقصد اعلام وفاداری می کند و بدین سان خود را به رعایت معیارهای ادبی و زیبا شناختی هر دو زبان متعهد و ملتزم می داند.

به نظر می رسد روش ترجمه در هر عصری از نگرش کلی آن عصر حاصل می گردد. یک مکتب ادبی نوین لزوما اتخاذ رویکرد نوینی را در ترجمه ایجاب می کند. گفته شده در تاریخ ادبیات اساسا دو نظام متناوبا در عرصه ترجمه حاکم بوده است : یکی کلاسیسیسم (Classism) و دیگری رمانتیسیسم (Romanticism) (چوکوفسکی ، ۱۹۸۵) با هر تغییری از کلاسیسم به رومانتیسیسم ، روشهای ترجمه با خصایص کاملا مغایر هم رواج پیدامی کند. در دوره رمانتیسیسم " هیچ نوع زیباییائی که در حد کمال بوده و رسیدن به آن آرمان مترجمان باشد وجود ندارد. از نظر مترجم ، اثری معین و نویسنده ای معین وجود دارد که می باید ویژگیهای کار نویسنده و اثر وی حتی تا مرز تکرار لغزشها و خطاها حفظ گردد." به اعتقاد چوکوفسکی ، مترجمان امروزیین مواضعی را برگزیده اند که از سلیقه ها

وباورها دوره رومان‌تیسیم تاثیر گرفته است. امروز دیگر خواننده با سنتهای ترجمه کلاسیسم الفتی ندارد. از نظر وی، دستکاری دلبخواهانه مترجم در متن اصلی (که در آثار دوره کلاسیسم مشاهده می‌شود) خطای نابخشودنی می‌باشد. لیکن چا دارد در همین چا اضافه کنیم صرف نظر از طرز تفکر و بینش حاکم در هر جامعه در دوره‌های معین از تاریخ، مترجمانی بوده و هستند که در روزگار خود به تبع سنت حاکم عمل نمی‌کنند، بلکه از سلیقه‌ها و باورهای شخصی پیروی کرده، پیش‌تاز نهضت نوینی در ترجمه می‌شوند و آثاری ماندگار به وجود می‌آورند. اگر رویکرد باتیوشکوف در مورد سه روش ترجمه غرابت‌زدایی، آشنایی‌زدایی و رعایت اصول این دو روش (که به حد میانی می‌انجامد و ما آنرا نوعی مصالحه (compromise) می‌دانیم بپذیریم، یک مترجم از جهان سوم ممکن است در ترجمه آثار ادبی جهان غرب آنچنان از اعتماد بنفس و غرور ملی برخوردار باشد که مطلقاً خود را تحت مهابت و زیر نفوذ نویسنده متن اصلی نبیند؛ و یا آنقدر بلند اندیش باشد که به مواریث فرهنگی و دستاوردهای اجتماعی خود غره نباشد و در میان تفرقه‌نژادها، ملیت‌ها، و زبانها به انسانیت انسانیت بیندیشد و رسالت خود را به درستی و شایستگی انجام دهد.*

* ما در بیان این مطلب از اصول نظریه انطباق (accommodation) که از سوی گایلز (Giles) و همکارانش در توجیه فراگیری زبان دوم آمده است استفاده می‌کنیم. گایلز که در ارائه نظریه زبانی خود از نظریه زبانی آندرسون (Anderson) به نام ←

ناگفته پیداست اگر مترجم در ترجمه متن مبدا خود را در موضعی بالا قرار دهد طوری که نویسنده و اثر او در نظرش حقیر نماید و بسر ارزشهای ادبی، قومی و ملی خود غره شود بیم آن می رود که همچسبون مترجم فرانسوی قرن هیجدهم حتی نام سروانتیس اسپانیولی و شکسپیر انگلیسی را به مارگیز (Marquis) بدل کند (چوکوفسکی، ص ۲۸۵)، به اعتقاد ما مترجم، واسطه انتقال پیام از زبانی به زبان دیگر با حفظ ویژگیها و ارزشهای کلامی و فرهنگی هر دو زبان می باشد. او " قابله اندیشه " است و حق ندارد به بهانه زدودن غرایب در متن اصلی دخل و تصرف کند آنگونه که حتی گویشوران زبان مبدا پیام اثر را در هیئت مبدل باز نشانند. و نیز مترجم نباید به بهانه حفیظ جانب امانت، در فرایند ترجمه پیام را در ساختارهای دستوری و به شیوه مردم زبان مبدا بیان کند طوری که درک آن از عهده فهم مردم

← بومی سازی (Nativization) تاثیر پذیرفته است، می گوید عوامل موثر در فراگیری زبان دوم صرفاً منوط به فاصله اجتماعی (Social distance) و فاصله روانی (psychological distance) که مورد تاکید آندرسون (Anderson) بوده نمی باشد، بلکه فاصله روانی ادراک شده (perceived psychological distance) زبان آموز نیز می تواند در زمره عوامل موثر در یادگیری زبان دوم باشد به عبارت ساده تر، هر چند امکان دارد یک فاصله اجتماعی واقعی میان زبان آموز دوم و زبان فرهنگ بیگانه وجود داشته باشد، لیکن این تصور ذهنی خود زبان آموز می باشد که می تواند فاصله اجتماعی میان خود و زبان و فرهنگ بیگانه را بسیار اندک و یا هیچ بشمارد و در نتیجه در یادگیری زبان دوم از روحیه قوی برخوردار باشد، کار مترجم نیز بر همین قیاس تواند بود.

زبان مقصد خارج باشد. با همین باور است که می گوئیم مترجمانی که تحت تاثیر بیش از حد رسوم و عقاید اجتماعی، تاریخی، عقیدتی... ویژه می باشند نمی توانند در ترجمه احوال و اقوال به راستی جانب بیطرفی را برگزینند. مترجمانی که در برابر نویسنده و زبان و فرهنگ خودی دچار خود بزرگ بینی (megalomania) و یا خرد بینی (micropsia) می شوند نخواهند توانست به وظایف علمی، ادبی و اخلاقی خود عمل کرده، آثار راستین به عالم ادب عرضه بدارند. من تردید دارم مترجمی که به دین و مناسک آن خود را متعهد نمی داند بتواند در انتقال اصول و عقاید و الهامات مذهبی حق سخن را به درستی ادا کند و یا فی المثل کسی که تحت جاذبه باورهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ویژه می باشد بتواند در ترجمه آثار خارج از آن طیف ها چنان عمل کند که موضع فکری و جهت گیری عقیدتی وی ناخواسته بر جمله ها و واژه های او سایه نیفکند.

از این مقال که بگذریم، نکته دیگری که اغلب در مباحث ترجمه مطرح می شود و با موضوع این گفتار پیوند تنگاتنگ دارد به مسأله ضرورت حفظ تاثیر کارکردی (functional effect) در فرایند ترجمه از زبانی به زبان دیگر مربوط می گردد. به سخن ساده، گاهی شنیده می شود که می گویند مترجم می باید متن (الف) را به متن (ب) در زبانی دیگر آنچنان ترجمه کند که متن دوم در زبان مقصد از همان تاثیری که متن الف روی مردم و جامعه زبانی مبدا داشته است برخوردار باشد. ما تصور می کنیم این دیدگاه به یک تحلیل قوم شناسانه نیاز دارد. مردم دو جامعه زبانی مختلف که فی المثل در افریقا،

آمریکای لاتین ، آسیا ، خاورمیانه یا اروپا زندگی می کنند به لحاظ شرایط گوناگون اقلیمی ، تاریخی ، فرهنگی ، دینی ... حاکم درد و جامعه به طور طبیعی دارای روحیه ، سلیقه ، انتظارات ، معتقدات ، تمایلات نیازها ، خواسته های گوناگون می باشند تصور این که رویدادی مانند شمای یا احساسی ، وقتی موضوع آثار ادبی یک جامعه زبانی می شود و توسط مترجم به زبان دیگری ترجمه می گردد ، همان تاثیری را روی مردم جامعه زبانی دوم بگذارد که متن اصلی روی جامعه زبان اول داشته است بسیار بعید می نماید. بویژه اگر میان مردم این دو جامعه زبانی ، زمانی طولانی و مسافتی عظیم قرار گرفته و باهم هیچگونه مراودتی و ارتباطی نداشته باشند. پس صحبت از " ضرورت حفظ تاثیر کارکردی در ترجمه " که در مباحث مربوطه به این هنر می شود به چه معناست؟ در پاسخ به این پرسش ، دو نکته جداگانه و لیکن مربوط به هم که در دستور زبان زایا - گشتاری (Transformation-Generative Grammar) و نیز در جامعه شناسی (Sociolinguistics) مطرح است به ذهن ما می رسد - بدین معنا که نوام چامسکی (Chomsky) در دستور زبان زایا - گشتاری از یک رشته قواعد گروه ساختی (phrase Structure rules) یا قواعد هسته ای (core rules) نام می برد که جزء خواص فطری دستگاه زبان آموزی انسان (Language Acquisition Device) می باشد. این همگانیهای زبانی (Linguistic Universals) قواعد همه زبانهای طبیعی دنیا را در اشتمال قدرت تبیینی خود دارند و در همه آنها جاری و حاکم می باشد. تفاوتهای دستوری میان

زبانهاجز، قواعد جانبی (peripheral rules) می باشد که از محیط اجتماعی ، تحولات تاریخی ، سیاستهای زبانی حکومتها در زبان حادث می شوند. با استفاده از این نظریه چامسکی، گریم شاو (A.D.Grimshaw) می گوید دسته‌ای از مراسم اجتماعی جهانشمول بوده ، در همه جوامع یافت می شوند، مراسمی ماننسد نیایش ، به خاک سپاری ، زناشویی ، تودیع ، استقبال... تفاوتهای موجود در مراسم و سلوک اجتماعی ، پدیده های ثانوی و حاصل سازگاری با شرایط اقلیمی ، تاریخی ، اجتماعی ... هر قوم می باشد. دونکته فوق را می توان به مفهوم ترجمه نیز تعمیم داد- بدین معنا که مردم جوامع گوناگون به تبع تاثیرپذیری از شرایط اجتماعی ، تاریخی و فرهنگی حاکم در اقلیمی که در آن به دنیا آمده و بزرگ شده اندطبعاً نمی توانند در قبال رویدادها ، اندیشه ها و احساساتی که مضامین آثار ادب جهان چون رمان ، داستان ، نمایشنامه ، شعر را تشکیل می دهند بازتابی یکسان داشته باشند و لذا این توقع ، که مردم جامعه زبانی مقصد همچون مردم جامعه مبدا منفعّل شده ، مانند آنان واکنش فکری و عاطفی یکسان از خود نشان دهند بسیار بعید می نماید. به اعتقاد ما ، این گونه گونیهای فکری و عاطفی مردم یک جامعه را می توان بنابه استدلالی که در زبان شناسی زایا - گشتاری و جامعه شناسی زبانی شده است ، تجلی و تجسم چند اصل رکیب مربوط به سرشت انسان دانست . زمانی که این اختلافات و تفاوتهای مشهود در رفتار عینی و ذهنی انسان را کنار می زنیم به لایه‌ای از نهاد یکسان دربستر خلقت می رسیم ، به جایی که در آن همه جویبارهای پراکنده دشت

هستی از یک چشمه به وجود می‌آیند. تعبیر کلام فوق این است که در وجود همه ابناء بشر چند نیاز و احساس اصلی جسمی و روحی وجود دارد ، — همچون نیاز به ماوا، غذا ، زاد و ولد، امنیت و نیازهای عاطفی چون معاضدت ، همدلی — انتقام جویی ، اضطراب ، سلحشوری ، تعصب ، ایثار ... که در سراسر تاریخ هستی انسان به لحاظ تکامل نژادی (phylogeny) جزء فطرت انسانیش بوده ، خلل ناپذیر می باشد. هر چند همه این عوامل به لحاظ تکامل فردی (ontogeny) جلوه‌های گوناگون خواهند داشت . روشن تر گفته باشیم ، انسان عهد باستان همچون انسان امروزی در غم از دست دادن فرزند به سوگ می نشست ، او نیز مانند مردم روزگاری چون چشمش بر جمال یسار باز آمده از سفر می افتاد شادمان می‌گشت ، او نیز همانند انسان امروز یار و همدم می جست ... زمانی اشک به چشم داشت و گاهی خنده بلب ، زمانی از شادی به رقص می‌آمد و گاهی زانوی غم در بغل می کرد، زمانی مظهر یاس و نومیدی بود و گاهی تجسم غیرت و سلحشوری ... از این رو ، وقتی در مورد رعایت اصل تاثیر کارکردی در فرایند ترجمه صحبت می‌شود، به اعتقاد ما چنانچه بحث در اطراف مسائل رشد فردی (ontogenic development) دور بزنند، تبیین قضیه به ناکامی خواهد انجامید زیرا گمان نمی توان برد که مردم جامعه‌ای با سلیقه ها و خصوصیات فکری و عاطفی معین همچون مردم جامعه دیگر در برابر پیام یک اثر به دو زبان متفاوت یکسان منفعل شده ، بازتابی اگر نه یکسان ، ولو مشابه ، از خود بروز دهند. لیکن

بحث این موضوع در قلمرو تکامل‌نوعی (psychological development) که لزوماً به پیوندهای مشترک میان همسره انسانها توجه دارد همه ابنای بشر را در آفرینش از یک گوهرمی داند می تواند به راحتی به مضمون " حفظ تاثیر کارکردی در فرایند ترجمه " وفادار بماند و طبعاً در چنین حالتی وقتی خواننده ای از جامعه زبانی مقصد برگردان یکی از آثار ادب جامعه مبدا را به زبان خود می خواند به تبع پیام متن اصلی که ممکن است سلحشورانه ، عصیانگراییانه ، حق طلبانه ، شادی آفرین ، غم انگیز ، امیدبخش ، یاس آفرین .. باشد باشد واکنشی در خور نشان دهد. بی شک ، متنی که در زبان مبدا رنگ و بوی مزاح دارد و لیکن بر اثر ناتوانی مترجم در کارش به صورتی درمی آید که خواننده زبان مقصد ظرافت کلام را در نمی یابد و یابدتر از آن ، احساسی بجز مزاح و مطایبه وجودش را فرامی گیرد می توان حکم صادر کرد که اصل تاثیر کارکردی مخدوش شده است زیرا به زعم ما ، خواننده زبان مقصد می باید با خواننده زبان مبدا اگر نه به لحاظ مقدار بلکه به لحاظ نوع احساس اصلی همسو باشد. این دو ، عضو یک گوهرند - درد یکی ، قرار دیگری را می ستاند و شادی این یکی باعث شادی آن ذکر می شود.

منابع

- 1- Kornei Chukovsky, 1980. A High Art: The Art of Translation. Translated by Lauren G. Leighton. The University of Tennessee Press.
- ۲ - " استراتژی غرابت زدایی و آشنایی زدایی " نشریه مترجم ، سال پنجم ، شماره بیستم ، زمستان ۱۳۷۴ .
- ۳ - " کیفیت ، در مطالعات ترجمه " ، بهروز عزیدفتری ، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز - شماره مسلسل ۱۵۰ ، بهار ۱۳۷۳ .

